

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی جواز یا عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ

چکیده

تبیین عقلانی اعتقادات دینی همواره مورد توجه حکمای مسلمان بوده است. یکی از مهم‌ترین آنان شناخت حقیقی و عقلانی پیامبر خاتم ﷺ و وارثان حال و مقام و کمال آن جناب می‌باشد. حکما، به ویژه از مکتب اصفهان به بعد، به چنین شناختی همت گماشته‌اند اما این چنین شناختی از ایشان ﷺ تا به امروز به گونه‌ای رایج نبوده تا لوازم آن مورد بررسی قرار گیرد. این پژوهش که به روش کتابخانه‌ای و تحلیلی گردآوری شده، می‌کوشد تا مسئله «استکمال پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ به سبب اعمال عبادی خود و دیگران» را مورد بررسی قرار دهد. حاصل این بررسی‌ها چنین است که چنانچه حقیقت وجودی ایشان ﷺ و سائط فیض و نخستین مخلوقات حق تعالی باشند، استکمال حقیقی نسبت به آنان ﷺ منتفی است هر چند این نفی استکمال به منزله نفی تغییر در مراتب عالی وجود ایشان ﷺ و نیز نفی خروج از قوه به فعلیت در مراتب نازل آن نیست. با این حال اگر حضرات معصومین ﷺ از حیث ذات و حقیقت همانند سایر انسان‌ها باشند، حکم استکمال بر تمام مراتب وجودی ایشان ﷺ مترتب می‌گردد.

کلید واژه: استکمال، ظهور و بروز، پیامبر، صادر نخستین، حقیقت ذات

بررسی مسئله استکمال نسبت به پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام مستلزم مقدماتی است. در این بخش مختصراً به مبانی این پژوهش و سپس در بخش‌های بعد به ارزیابی ادله موافقان و مخالفان استکمال ایشان علیهم السلام اشاره می‌شود.

۱- مقدمات فلسفی

به نظر نگارنده مهم‌تری مقدمات مسئله مورد پژوهش به شرح ذیل است.

۱-۱- استکمال

استکمال به معنای طلب کمال و حصول آن عبارت است از «صیرورة الشيء بالفعل» (ملاصدرا، شواهد، ۳۴۱). به نظر حکما استکمال مبتنی بر حرکت و حرکت متوقف بر وجود ماده است، زیرا حرکت سیلان میان قوه و فعلیت است (همو، اسفار، ۵۹/۳). به همین سبب وقوع حرکت و استکمال، در عوالم مجرد که فاقد قوه و استعدادند، محال است (همان، ۶۰؛ شیخ اشراق، ۳۷۶/۱) موجود مجرد، کامل آفریده می‌شود؛ هر کمالی که به امکان عام برای او ممکن باشد، ضرورتاً برایش حاصل است (ملاصدرا، اسفار، ۴۵۸/۳). برخلاف موجودات مادی که بسیاری از کمالات آن‌ها، اکتسابی و در اثر حرکت و استکمال به وجود می‌آید. بنابراین موطن استکمال از حسیض نقصان به قله کمال، عالم طبیعت می‌باشد (همو، شواهد، ۳۷۲)

۱-۲- انواع تغییر و تغییر

بر اساس عبارات حکما، تغییر در بدو امر به دو قسم، منقسم می‌گردد؛ تغییری که مبتنی بر قوه و استعداد است و تغییری که مبتنی بر قوه و استعداد نیست.

قسم نخست خود مشتمل بر دو نوع تغییر تدریجی و دفعی می‌گردد که حکما مفصل در باب آن بحث کردند (ر.ک: خواجه طوسی، ۵۲۱؛ ابن سینا، ۸۱/۱؛ فیض کاشانی، ۱۰۷).

قسم دوم عبارت است از باب ظهور و بروز و ترتب صور است (موسوی خمینی، تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الأنس»، ۱۷۰-۱۷۱). به عبارت دیگر در برخی مراتب فوق ماده، تغییراتی حاصل می‌شود که حاصل خروج از قوه به فعل و وجود پس فقدان نیست بلکه ظهور تفصیلی و تعاقبی ملکات و فعلیت‌های پیشین است؛ این تغییر غالباً در بیان تبیین دگرگونی‌های عوالم فوق طبیعت مانند وقایع قبر مطرح می‌شود (ملاصدرا، اسرار الآیات، ۲۳۱). باید توجه داشت اگرچه این معنا، به حسب وضع اصطلاحی استکمال نام ندارد اما در یک کاربرد عام چنانچه استکمال را مطلق تغییر بدانیم، ظهور و بروز را می‌توان استکمال نامید.

۳-۱- به عقیده همه حکما کمال انسان بما هو انسان در فعلیت قوه عاقله اوست هرچند صدرالمتألهین کمال انسان به بالفعل شدن مرتبه فنا و بقای بعد از فنا است. به بیان دیگر همچنان که نظام هستی شامل مراتب و نشئات متعددی می‌شود که هر نشئه احکام ویژه خود را دارد، انسان نیز دارای مراتب و تطورات مختلف وجودی است (همو، اسفار، ۲۴۷/۸) که ضمن داشتن برخی احکام مشترک، هر مرتبه مشتمل بر برخی احکام اختصاصی است با این حال مرتبه‌ای که حقیقت انسان به آن است، مرتبه عاقله و فوق آن (براساس مبانی عرفانی حکمت متعالیه) است.

۴-۱- به عقیده محققین تشخص به نحوه وجود است؛ تا پیش از ملاصدرا، نزد فلاسفه، تشخص شی به امور متفاوت بوده است (ر.ک: شیخ اشراق، ۱۲۷/۲؛ ملاصدرا، شواهد، ۱۱۵؛ همان، ۱۱۶). صدرالمتألهین با اثبات اصالت وجود نشان داد ملاک «هوهویت» نحوه‌ی وجود خاص شی است (همان، ۱۱۴)، به عقیده او این نحوه وجود، می‌تواند مراتب متعدد داشته و حتی متحرک به حرکت جوهری باشد با این حال به سبب اتصال و وحدانی، وحدت شخصی شی محفوظ باشد (سبزواری، اسرار الحکم، ۴۱۳). بر همین اساس ملاصدرا تصریح می‌کند موجود واحد می‌تواند از نوعی به نوع دیگر و از صنفی به صنف دیگر تبدیل شود بی‌آن که هویت و تشخص او از بین برود (ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ۵۹۶؛ همو، شواهد، ۲۶۲).

۵-۱- شئیت و حقیقت شی، به بالاترین فعلیت وجودی آن شی و به عبارتی به فعلیت اخیر آن است (ملاصدرا، شواهد، ۷۹). این کامل‌ترین فعلیت در باب موجود مجرد، همان نحوه وجود ثابت و لایتغیر اوست اما حقیقت موجود طبیعی، به صورت اخیر و به عبارتی کامل‌ترین فعلیتی است (همان، ۲۶۱؛ فیض کاشانی، ۱۵۲) که البته مادامی که در عالم طبیعت باشد، تغییر می‌کند آن می‌باشد.

۶-۱- در جای خود، با التفات به متون دینی و به کارگیری موازین عقلی اثبات شده است، حقیقت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، به عبارت دیگر کامل‌ترین مرتبه وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله همان عقل اول و صادر نخستین است (ر.ک: موسوی، شاهرودی، وطن‌دوست) ^۱. جمیع ارواح، از مجرای روح پیامبر صلی الله علیه و آله آفریده شده‌اند. روحی که نخستین متعلق قدرت ازلی حق تعالی است و خداوند به سبب شرافتش، آن را مضاف به خود قرار داد. از این رو به عقیده صدرالمتألهین، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پدر روحانی انسان ابوالبشر و سایر انبیاء علیهم السلام است اگرچه آنان پدران جسمانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اند (ملاصدرا، شرح أصول الکافی، ۳۸۲/۳-۳۸۳). بر اساس این دیدگاه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وجود واحد متصلی است که مراتب عالی آن صادر اول و مرتبه مادون آن جسم متغیر است همچنان که فعل واحد خداوند، در مراتبی لایتغیر و بالفعل محض بوده (مرتبه عقول) و در مراتبی متغیر و بی‌ثبات (عالم طبیعت) می‌باشد ^۲.

۱- این مقاله در نشریه حکمت اسلامی پذیرفته شده و در نوبت چاپ می‌باشد

۲- به همین جهت است که حکما در مسئله ربط حادث به متغیر سعی بلیغ داشته‌اند.

باید توجه داشت این ارتباط خاص، چون از قبیل امور متعارف نیست، در زبان بشری، لفظی برای اخبار از آن، وضع نشده است اما می‌توان برای تقریب به ذهن این‌گونه تعبیر کرد که عقل اول، روح پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و نسبت عقل اول (روح پیامبر صلی الله علیه و آله) با جسم ایشان صلی الله علیه و آله همچون نسبت نفوس انسانی با ابدان آنان است.

۲- دلایل جواز استکمال پیامبر و بررسی آن‌ها

هنگامی که سخن از جواز استکمال پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به میان می‌آید، دو سوال اساسی مطرح می‌شود. نخست آن که «اعمال دیگران (مسلمانان) چه اثری در کمالات ایشان صلی الله علیه و آله دارد؟» و دیگر این که «اعمال خود پیامبر صلی الله علیه و آله، چه اثری در کمالات ایشان صلی الله علیه و آله دارد؟» در این بخش، ابتدا به پرسش نخست و سپس به سوال دوم اشاره می‌شود.

۱-۲- استکمال پیامبر به سبب عبادات مؤمنین و بررسی آن

یکی از مهم‌ترین و بیش‌ترین توصیه‌های عبادی، صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام است؛ مؤمنین به واسطه این ذکر که در هیئت دعا و تقاضا است از خداوند، طلب درود و سلام بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می‌کنند، از سوی دیگر حکیم به دعایی که تأثیری ندارد، توصیه نمی‌کند، زیرا فعلی عبث است. در حالی که این عمل، از مستحبات مؤکد است و خداوند و ملائکه در این عمل با مؤمنین مشارکت می‌کنند، بنابراین اگر درود و صلوات بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به معنای فزونی کمالات آن حضرت صلی الله علیه و آله نمی‌بود، نباید در شرع مقدس بدان امر می‌شد و حال آن که خداوند به صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرده است.

علاوه بر صلوات، به‌جا آوردن حج و زیارت مؤمنین، به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام سبب استکمال وجودی آن حضرات علیهم السلام می‌گردد. بیان مطلب آن که، به‌جا آوردن عبادت به نیابت از والدین و برادران مؤمن امری پسندیده و توصیه شده است. در باب ثواب این عملکرد، گفته می‌شود نایب تمام اجر و ثواب خود را از عمل می‌برد و بی آن که از ثواب عمل او کاسته شود، برای نیابت شوندگان نیز ثواب در نظر گرفته می‌شود. این عمل درباره والدین و آشنایان و کسانی که حقی بر گردن انسان دارند، توصیه شده است.

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حقی بیش‌تر از والدین بر گردن مؤمنین دارند، بنابراین به‌جا آوردن اعمال عبادی به نیابت از ایشان علیهم السلام ضمن حفظ ثواب و کمال برای نایب، سبب حصول ثواب و کمال برای ایشان علیهم السلام نیز می‌گردد. در این باب روایاتی با اسناد صحیح وجود دارد که ضمن توصیه بر به‌جا آوردن حج و زیارت به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، بر استحباب آن نیز دلالت می‌کند (ر.ک: مجلسی، مرآة العقول، ۱۷/۲۲۹؛ همان، ۲۳۰؛ مازندرانی، ۴/۶۰۰؛ کلینی، ۴/۳۱۴) به عنوان نمونه، شخصی به امام کاظم علیه السلام گفت: «من (مزار) پدرتان را زیارت کردم و آن را به نیابت از شما قرار

دادم. امام فرمود: تو از سوی خداوند پاداش بزرگی داری و از ما نیز برای تو ستایش است» (طوسی ، تهذیب الأحکام، ۱۱۱/۶)

با توجه به مجموعه مطالب فوق، یعنی امر و تجویز صلوات و دعا و زیارت در حق معصومین علیهم السلام می توان گفت، اثرگذاری عبادت‌های مؤمنین در تکامل نفوس مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام امری مسلم است، زیرا همان‌طور که در ابتدا گفته شد، حکیم به عملی که سودی در آن نباشد، امر نمی‌کند و بر اساس روایات، هرگونه عبادت به نیابت از اهل بیت علیهم السلام، هم سود و ثواب برای معصوم علیهم السلام و هم برای شخص نائب، سود و ثواب دارد.

نقد و بررسی:

در بررسی عبارت فوق باید اولاً توجه داشت روایات مذکور تصریح بر استکمال معصوم در اثر اعمال و عبادات مؤمنین ندارد هر چند بنا بر فهم عرفی، چنان به نظر می‌رسد. ثانیاً حتی بر فرض، اگر در ظاهر روایت تصریحی بر استکمال ایشان علیهم السلام وجود داشت، به جهت تعارض با اعتقاد برهانی که پیش گذشت، باید از ظاهر اولیه آن عدول می‌شد. تفصیل مطلب آن‌که، در دیدگاه فوق، جایگاه وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، همچون سایر انسان‌ها تلقی شده است در حالی که همان‌طور که در مقدمات گذشت، حقیقت ایشان علیهم السلام نخستین مخلوقات الهی و وسائط فیض در نظام آفرینش‌اند. بر اساس این اعتقاد، تکامل پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام (از حیث ذات عاقله) به سبب عبادت مؤمنین، به دو جهت ممکن نیست؛ نخست آن‌که استکمال انسان کامل صلی الله علیه و آله به سبب دعا و صلوات مؤمنین مستلزم تأثر اشرف از اخس است، زیرا انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله، علت وجودبخش مؤمنین بلکه تمام نظام امکانی است. وجه دیگر آن است که صلوات و دعا بر حضرات معصومین علیهم السلام فعل حادثی از جمله افعال انسان است، اگر متعلق صلوات انسان کامل باشد، برای اثربخشی آن، انسان کامل باید دارای امکان استعدادی باشد و حال آن‌که انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله، مبرای از امکان استعدادی و بالفعل محض در کمالات است (حسن زاده آملی، ۱۲۶) زیرا سه احتمال در باب اثرگذاری اعمال دیگران بر انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله وجود دارد، یا انسان کامل صلی الله علیه و آله حامل امکان استعدادی است و حالت منتظره دارد یا فعل حادث، بی آن‌که مسبوق به قوه باشد، محقق می‌گردد و یا متعلق فعل صلوات، استکمال انسان کامل صلی الله علیه و آله (منظور استکمال در معنای رایج) نیست. فرض نخست، خلف و فرض دوم محال است، بنابراین آشکار می‌گردد که اساساً آن که صلوات عائدش می‌گردد و از نقص به کمال می‌گراید، مصلی است (همان) و نه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام [۱]

۲-۲- استکمال پیامبر ﷺ به سبب عبادات ایشان ﷺ و بررسی آن

در این بخش، به دلایل استکمال پیامبر ﷺ که شامل ادله عقلی و نقلی می‌باشد، اشاره می‌شود.

۱-۲-۲- ادله عقلی بر تحقق استکمال پیامبر ﷺ و بررسی آن‌ها

۱- پیامبر خاتم ﷺ از مصادیق نفس انسانی است، آن هم نفسی که موانع کمال در او نیست و عوامل آن را در شدیدترین درجه داراست؛ بنابراین بر اساس قاعده «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واحد»، نفس پیامبر ﷺ همچون هر نفس دیگری کامل می‌گردد، با این تفاوت که به سبب ویژگی‌های خاص ایشان ﷺ این استکمال، با سرعت و شدت بیش‌تری نسبت به دیگران رخ می‌دهد.

نقد و بررسی:

استدلال فوق مبتنی بر این پیش فرض است که نفس پیامبر ﷺ مانند سایر نفوس انسانی بوده و هر حکمی که بتوان به نوع انسان استناد داد، قابل استناد به پیامبر خاتم ﷺ نیز می‌باشد. حکم استکمال و تعالی برای همه انسان‌ها ثابت است و پیامبر خاتم ﷺ از این قاعده مستثنا نیست و حال آن‌که در جای خود بیان شده است پیامبر ﷺ و به تبع وارثان حال و مقام و کمال ایشان ﷺ به جهات ظاهری مانند سایر مردم‌اند و نه در جهات باطنی (راغب اصفهانی، ۱۲۵؛ اخوان الصفاء، ۳۸۱/۴). از سوی دیگر نفس ناطقه بما هو ناطقه از مصادیق جنبه‌های باطنی انسان است پس در مرتبه عاقله و فوق آن، ایشان ﷺ همانند سایر مردم نیستند در حالی که استکمال حقیقی ناظر به این مرتبه است. با توجه به فساد مقدمه در استدلال نخست، نتیجه این استدلال معتبر نیست.

۲- اقتضای عالم طبیعت، حرکت و استکمال است؛ هر موجودی که در این ظرف تحقق داشته باشد، ضرورتاً کامل می‌شود، بنابراین تحقق استکمال برای پیامبر ﷺ، امری ضروری است.

نقد و بررسی:

وجه دلالت این استدلال بر استکمال پیامبر ﷺ، مبهم است. اگر مقصود مستشکل از استکمال در عالم طبیعت، تکامل طبیعی و جسمانی پیامبر ﷺ باشد، در این امر شکی نیست که بدن پیامبر خاتم ﷺ هرچند شریف‌ترین جسم است^۳ اما در اصل جسمانیت با سایر ابدان مشترک بوده و رشد می‌کند^۴ اما همانطور که بیان شد، این استکمال، استکمال انسان بما هو انسان و در نتیجه کمال و سعادت انسان

۳ - چنان که فرموده‌اند «ذُكِرْكُمْ فِي الدَّاكِرِينَ وَ أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَ أَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَ أَوْفَى عَهْدَكُمْ».

۴ - هرچند احکام همین مرتبه جسم نیز، مانند سرعت رشد و قدرت جسمانی ایشان ﷺ با دیگران متفاوت است. بالاتر از احکام وجود جسمانی، وجود لفظی و اسماء آن حضرات ﷺ است که حکمی متفاوت از سایر اسماء دارد؛ چنان‌که بدون طهارت مس اسماء مقدس چهرده معصوم شایسته نیست.

نیست بلکه استکمال به معنای عام است. اما چنانچه مقصود مستشکل از استکمال هر موجود در طبیعت، استکمال روحی و نفسانی پیامبر ﷺ است (یعنی مرتبه‌ای که مربوط به نشئه عقول و مفارقات تام است)، باید گفت ظرف وجود نفس پیامبر ﷺ (مرتبه عاقله) عالم طبیعت نیست و همچون سایر انسان‌ها از این نشئه آغاز نمی‌شود به این ترتیب حکم نشئه طبیعت بر آن بار نمی‌شود. از همین روست که سن نبی و امام (که مربوط به جسم است) ضرری به فضائل و کمالات بی اندازه او نمی‌رساند (ر.ک کلینی، ۳۲۲/۱) و جایز است امام به سن بلوغ نرسیده و طفل باشد (مفید، ۳۱۶) چنانکه امام جواد (علیه السلام) امام هادی (علیه السلام) و امام زمان (عج) کم‌تر ده سال سن داشتند که به امامت نائل شدند و یا به تعبیر دقیق‌تر امامت ایشان (علیهم السلام) در جهان طبیعت آشکار گردید.

۳- بر اساس دیدگاه صدرالمتألهین، نفس در آغاز جسمانی بوده و سپس در مسیر حرکت جوهری، کامل می‌گردد. به این ترتیب نفس پیامبر خاتم ﷺ نیز از امر جسمانی آغاز شده و در نهایت به کامل‌ترین مرتبه عالم امکان نائل گشته است؛ بر این اساس نفی استکمال مستلزم تخصیص قاعده عقلی است و حال آن‌که قواعد عقلی تخصیص بردار نیستند.

نقد و بررسی:

اگرچه مرتبه عقلانی وجود انسان کامل محمدی ﷺ ازلی است اما مرتبه جسمانی و نفسانی ایشان ﷺ حادث بوده و از عالم طبیعت مسیر خود را آغاز می‌کند^۵ اما از این سخن نباید گمان کرد که حدوث مرتبه نفسانی پیامبر ﷺ همچون سایر انسان‌هاست بلکه وجود پیامبر خاتم ﷺ وجود واحد و ذومراتبی است که به جهت وحدت اتصالی مرتبه نازل با مرتبه عقلی، تغییر در مرتبه نازل آن سبب حصول کمال جدیدی به حقیقت وجودی پیامبر ﷺ (یعنی مرتبه وجود عقلانی ایشان ﷺ)، نمی‌شود بلکه تنها آن‌چه در باطن وجود نبویست، به تدریج عیان و آشکار می‌گردد بنابراین به سبب تفاوت ذاتی نفس پیامبر ﷺ استکمال به سبب حرکت جوهری تخصصاً از بحث خارج است و برای ایشان ﷺ تغییری جز به معنای ظهور آن‌چه در بطون (و مرتبه‌های عالی وجودشان) بوده، واقع نشده است.

۴- اگر عبادات پیامبر خاتم ﷺ به ویژه عباداتی که در حوزه رابطه عبد و معبود است و جنبه اجتماعی ندارد مانند نماز شب، موجب هیچ کمال نفسانی و ارتقای وجودی نشود، بدین معناست که عبادت و عدم عبادت آن حضرت ﷺ با هم مساوی است؛ اگر چنین باشد، عبادت و ترک آن جایز می‌باشد زیرا هیچ مرجعی برای تحقق یکی از طرفین وجود ندارد و این مستلزم ترجیح بلا مرجح است.

نقد و بررسی:

^۵ - یعنی هر زمان در عالم طبیعت، قابلیت برای وجود اشرف مخلوقات پیدا شد، عقل نخستین و روح ختمی مرتبت وجود جسمانی پیدا می‌کند.

این استدلال، مبتنی بر انحصار انگیزه عبادت در حصول کمال است؛ بر اساس دلیل مذکور «تنها عامل مرجح و مشوق به امور عبادی، استکمال نفس است» در حالی که عبادت در برخی موارد موجب استکمال می‌شود مانند عبادت انسان غیر کامل و در برخی موارد استکمال را به دنبال ندارد بلکه عبادت خداوند، به سبب نحوه وجود آن موجود است مانند عبادت ملائکه مقرب؛ بنابراین روشن است انگیزه عبادت، نه تنها در کسب کمال منحصر نیست بلکه انتساب آن به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، توهین به ساحت مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، زیرا انسانی که مطلوب و مقصودش در عبادت خداوند، دفع ضرر و کسب منفعت (به‌طور کلی استکمال) باشد؛ تجارت کرده است نه عبادت.

بنابر آموزه‌ها و سیره اولیا الهی، خداوند را باید عبادت و اطاعت کرد زیرا که تنها او شایسته عبادت است (ابن ابی جمهور، ۴۰۴/۱) در همین باب، از یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، شبی پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل او بود، نیمه شب، حضرت صلی الله علیه و آله برای عبادت برخاست، پس وضو گرفت و به نماز ایستاد؛ ایشان صلی الله علیه و آله در نماز، حین رکوع و سجود آن‌چنان می‌گریست که سینه مبارکش غرق اشک شد و این حالت تا هنگام نماز صبح ادامه داشت. پس به ایشان صلی الله علیه و آله گفت: «یا رسول الله سبب گریه چیست چون خداوند تعالی گذشته و آینده گناهان تو را در گذرانیده و فرموده است «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ، مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفَلَا أُكُونُ عَبْدًا شَكُورًا» (خوارزمی، ينبوع الأسرار، ۲۶۴/۱؛ مجلسی، مرآة العقول، ۵۰/۸؛ کلینی، الکافی، ۹۵/۱) این سوال را خلیفه دوم نیز، از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پرسید و ایشان صلی الله علیه و آله همین سخن را فرمودند (طوسی، الأمالی، ۴۰۴)

این سخنان روشن می‌کند، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، حق تعالی را برای هدفی جز حق تعالی عبادت نمی‌کنند زیرا عبادت حقیقی آن است که جز معبود نبینی (جوادی آملی، حکمت عبادت، ۱۱) از سوی دیگر چنین عبادتی جز در مقام فنا ذاتی، حاصل نمی‌گردد؛ این مرتبه کامل‌ترین و بالاترین مرتبه کمال است که فوق آن مقامی و طبیعتا استکمالی نیست. بنابراین اگرچه عامل مرجح (توجه ایشان علیهم السلام به نحو وجود و عبد بودن نسبت به حق تعالی) برای عبادت وجود دارد اما کمال جدیدی برای ایشان علیهم السلام حاصل نشده است.

۲-۲-۲- ادله نقلی بر تحقق استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله و بررسی آن‌ها

در آیات و روایات، صریحا یا تلویحا به مسئله حصول کمال جدید و استکمال پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اشاره شده است. در این بخش دو دلیل بر جواز و تحقق استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه شده است.

۱- در قرآن کریم و روایات، عباراتی وجود دارد که بر افزایش علم پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دلالت می‌کند (ر.ک: شوری/۵۲؛ نساء/۱۱۳؛ صفار، ۱۳۰/۱؛ همان، ۳۲۵؛ همان، ۲۲۱؛ همان، ۴۲۴؛ کلینی، الکافی، ۲۵۵/۱؛ ابن بابویه، ۱۹۱/۱-۱۹۲)

بر اساس آن روایات، حصول علم جدید قطعی است. از سوی دیگر چنان که در مباحث مربوط به استکمال گذشت، مهم‌ترین مصداق استکمال، تکامل قوه عقل نظری و حصول علم جدید است به ویژه بنابر مبانی حکمت متعالیه که تلازم میان حصول علم و استکمال پر رنگ‌تر از هر مکتب فلسفی دیگری است، زیرا علم نحوه وجود بلکه مساوق با وجود است (ملاصدرا، شواهد، ۷) و افزایش علم موجب تحول جوهری و اشتداد وجودی نفس می‌گردد و این امر، چیزی جز استکمال نیست. نتیجه ضروری دو امر اخیر، استکمال قطعی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است.

نقد و بررسی:

در پاسخ به ادله‌ای که حصول علم جدید را دلیل بر جواز استکمال پیامبر ﷺ می‌دانند، باید گفت درست است که لازمه‌ی حصول علم جدید، استکمال است اما آن چه درباره پیامبر خاتم ﷺ مورد تردید است، همین حصول علم جدید است. افزون بر شواهد نقلی که علم مطلق را برای ایشان ﷺ اثبات می‌کند (در ادامه خواهد آمد) حصول علم جدید، با اعتقاد به صادر نخستین بودن حقیقت پیامبر خاتم ﷺ سازگار نیست مگر آن که حرکت در عوالم مجردات جایز باشد.

پیش از بیان پاسخ تفصیلی به بیان فوق، شایسته است نکته‌ای را متذکر شویم؛ یکی از مباحث مهم و دقیق در فهم مسائل حکمی، توجه به جهت و حیثیت صدق محمول بر موضوع است. استناد یک محمول به یک موضوع واحد، از دو جهت متفاوت، دو نتیجه مختلف را به همراه دارد. بنابراین در مباحث دقیق باید به جهت استناد محمول به موضوع توجه داشت.

اکنون با توجه به این نکته، به آیات و روایاتی که در ظاهر ناظر به حصول علم جدید است، چنین پاسخ داده می‌شود که بر اساس مقدمه ششم، حصول علم جدید برای پیامبر منتفی است زیرا همچنان که پیش‌تر گذشت، ظاهر تا زمانی حجت است که با اعتقاداتی که به صورت برهانی ثابت شده‌اند، در تعارض نباشد بنابراین در این موضع همچون عدول از اثبات امور جسمانی برای حق تعالی عارض وجود عباراتی دال بر آن، باید تفسیر و تاویل دیگری از چنین متونی ارائه داد. به نظر نگارنده در استناد عدم آگاهی به حکمت و ایمان به پیامبر خاتم ﷺ دو تفسیر و تاویل می‌توان مطرح کرد:

نخست آن که مقصود از دلایلی مانند آیات (۵۲) شوری و (۱۱۳) نساء، فقدان علم و آگاهی در مرتبه طبیعت نیست بلکه استناد جهل به پیامبر ﷺ از حیث در نظر گرفتن ذات (موجود عین ربط) بدون لحاظ حق تعالی (مربوط الیه) در مرتبه عقلی است. توضیح مطلب آن که پیامبر خاتم ﷺ بدون فضل حق تعالی و به عبارت فلسفی تر بدون در نظر گرفتن اضافه و ربط به حق تعالی، علم به کتاب و حکمت و ایمان نداشت اما با لحاظ رابطه ایشان ﷺ با حق تعالی هر کمالی را به عالی‌ترین نحو ممکن، از ازل تا ابد، داراست و به همین جهت، از باب تحقق بالفعل، می‌فرماید: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا».

تفسیر دوم آن که استناد جهل به پیامبر ﷺ، از حیث مراتب اولیه ظهور جسمانی است. بیان مطلب این که وجود ایشان ﷺ، وجودی ذو مراتب است که حکم هر مرتبه، غیر از مرتبه دیگر می‌باشد. پیامبر ﷺ به حسب مقام عالی و عقلانی خود جامع جمیع کمالات است اما ظهور کمالات ایشان ﷺ در عالم طبیعت، تدریجی است در حقیقت اصل همه کمالات در بطن وجود پیامبر ﷺ مندرک است اما آشکار شدن این کمالات در مرتبه طبیعت، مستلزم حصول شرایط و رفع موانع است و این امر به تدریج حاصل می‌گردد. به همین سبب در روایت گفته می‌شود: امام (علیه السلام) (و پیامبر ﷺ) هر گاه اراده کند چیزی را بداند، می‌داند. اگر این کمالات حقیقتاً مسبوق به عدم و فقدان در تمام مراتب وجودی حضرات معصومین (علیهم السلام) بود، با صرف اراده علم، علم حاصل نمی‌شد.

در صورت پذیرش هر یک از دو تفسیر فوق، استناد جهل به پیامبر ﷺ و حصول کمال جدید به حسب مرتبه حقیقی و ازلی وجود ایشان ﷺ نیست. از سوی دیگر بدین جهت که حقیقت شی به کامل‌ترین فعلیت وجودی اوست، به این ترتیب پیامبر ﷺ صاحب علم و کمال مطلق بوده و بر این اساس استکمال برای آن حضرت ﷺ معنا نخواهد داشت.

۲- در برخی آیات قرآن کریم، خداوند، خطاب به پیامبر اکرم ﷺ امر می‌کند تا برای حصول کمال جدید خداوند را عبادت کند؛ چنان که می‌فرماید «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر/۹۹) و نیز می‌فرماید «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» (مزم/۲). همچنین در سوره طه به پیامبر اکرم ﷺ تصریحاً دستور داده شده تا برای حصول علم جدید و فزونی آن دعا کند و بگوید: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه/۱۱۴). این عبارات، ظهور در جواز استکمال پیامبر ﷺ دارد و از مقدمات فلسفی بی‌نیاز است.

نقد و بررسی:

برخلاف فهم اولیه عرفی، میان مشقت و استکمال، ملازمه ضروری وجود ندارد اگرچه در بیش‌تر مواقع، در عالم طبیعت، استکمال همراه با رنج و سختی است. این حکم یعنی عدم وجود ملازمه ضروری، میان عبادت و استکمال نیز وجود دارد. بنابر شواهد قطعی نقلی می‌دانیم، ملائکه همواره در حال طاعت و عبادت حق تعالی هستند (نحل/۴۹؛ شوری/۵)، بی آن که کمالی به کمالات آنان افزوده شود، زیرا حرکت در مجردات راه ندارد. بر این اساس دلیل آن که ملائکه همواره حق را عبادت می‌کنند، نحوه‌ی وجود آنان است نه حصول کمال جدید. چنان که این سخن پذیرفته شود، پیامبر خاتم ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) که الگو ملائکه مقرب در عبادت حق تعالی و پیشرو در تسبیح و تقدیس او می‌باشند نیز حق تعالی را در

جمع مراتب نظام وجود، هم به حسب تکوین و هم به حسب تشریح عبادت می‌کنند، بی‌آن که کمال جدیدی بر آنان افزوده شود.

به این ترتیب محصل کلام این است که امر به عبادت اگر امر تکوینی باشد که اخبار از نحوه‌ی وجود است، اما اگر امر تشریحی باشد، از آن جایی که میان استکمال و عبادت ملازمه ضروری نیست و از سوی دیگر حقیقت پیامبر ﷺ صادر نخستین است، روشن می‌گردد این دستور ملازم با استکمال آن حضرت ﷺ نیست و باید بر وجه دیگری، که خلاف برداشت اولیه عرفی است تفسیر گردد. به عنوان مثال، امر به عبادت، به این جهت است که ظهور تدریجی کمالات ایشان ﷺ در عالم طبیعت بر قابلیت محل متوقف می‌باشد و قابلیت محل نیز بر تطهیر محل و توجه تام به حق تعالی متوقف است که این امر از طریق عبادت حاصل می‌گردد.

۳- ادله عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ

اعتقاد به عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ در بدو امر، خلاف وجدان به نظر می‌رسد اما پس از دقت عقلی و توجه به مقدماتی که در بخش نخست گذشت، عدم حصول کمال جدید برای پیامبر خاتم ﷺ، امری دور از ذهن نیست. در این بخش به برخی ادله عقلی و نقلی که مستلزم عدم استکمال پیامبر ﷺ است، اشاره می‌شود.

۳-۱- دلیل عقلی بر عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ

مهم‌ترین و اساسی‌ترین دلیل بر عدم وقوع استکمال برای پیامبر ﷺ، نحوه‌ی خاص کینونت سابق ایشان ﷺ است. این استدلال مبتنی بر سه مقدمه است، مقدمه نخست آن که پیش‌تر اثبات شد حقیقت وجودی پیامبر خاتم ﷺ، عقل اول است. هر آن‌چه از کمال در مرتبه امکانی قابل ظهور بوده، در روح ختمی مرتب ﷺ ظاهر شده است.

مقدمه دوم این است که همان‌طور که بیان شد، شیئیت شی، به کامل‌ترین فعلیت وجودی اوست. بنابراین، شیئیت و موجودیت حقیقی پیامبر خاتم ﷺ به فعلیت عقلی ایشان ﷺ است.

مقدمه سوم آن که عالم مجردات محض، عالم ثبت و فعلیت است، بنابراین حصول کمال جدید که مبتنی بر وجود ماده و استعداد است، بی‌معناست. همچنین آن‌چه در مراتب نازل وجود واقع می‌گردد، معلول مراتب عالی [و در راس آن وجود باطنی پیامبر ﷺ] است و هیچ‌گاه معلول مفاض موجب تغییر و

۶- مضمون عبادت تکوین همان معنایی است که صدرالمتألهین در ذیل نخستین حدیث باب عقل و جهل در اصول کافی فرموده است. او بر این همانی عقل اول و پیامبر، تصریح کرده و می‌فرماید این مخلوق (عقل مذکور در روایت)، حقیقت پیامبر خاتم بوده و هر کس نیک بنگرد، تصدیق می‌کند این روایت شرح حال روح پیامبر است. خداوند روح نبی خاتم را دارای نطق آفرید، سپس به او فرمان داد از باب رحمت بر مخلوقات، به زمین کثرت هیوط کن، پس از آن امر کرد به سوی پروردگارت و مقام اصلی خود بازگردد و سپس فرمود به عزت و جلالم مخلوقی محبوب‌تر از تو نزد من، نیافریدم (ملاصدرا، شرح اصول الکافی، ۲۱۶/۱-۲۱۸)

استکمال علت مفیض نمی‌گردد؛ بر اساس این سه مقدمه، نماز، روزه، جهاد و سایر عبادت‌های پیامبر ﷺ که معلول مرتبه عالی باطنی آن حضرت ﷺ است، موجب استکمال حقیقت وجودی ایشان نمی‌شود. بلکه نهایتاً منجر به رفع موانع برای ظهور کمالات آن حضرت ﷺ [نه حصول کمالی که مسبوق به عدم است] می‌گردد.

به این ترتیب حصول کمال جدید در حوزه کمالات انسان بما هو انسان یعنی مرتبه عاقله، درباره حقیقت وجودی پیامبر ﷺ منتفی می‌گردد هرچند باید به خاطر داشت، این سخن به معنای ظهور بالفعل کمالات عقلی ایشان ﷺ، در عالم طبیعت نیست بلکه این کمالات به تدریج ظاهر می‌شود.

نقد و بررسی:

این قول مستلزم توقف سیر الی الله و در نتیجه محدود شدن حق تعالی است، زیرا کمالات امکانی، ظل کمالات مرتبه وجودی است بنابراین استیفای تمام کمالات امکانی، به منزله محدود و منتهی شدن کمالات واجب تعالی است. این اشکال، به نحو دیگری می‌توان تعبیر کرد و آن این‌که اعتقاد به عدم ارتقا وجودی پیامبر ﷺ، مشتمل بر تناقض درونی است، زیرا بدان معناست که ظهور صفات الهی متناهی است، بنابراین مظهر نیز متناهی است و این عبارت مستلزم آن است که صفات خدا نامتناهی، که عین ذات هستند، متناهی باشد.

به نظر نگارنده این انتقاد قابل پاسخ‌گویی است، زیرا اعتقاد به عدم استکمال پیامبر ﷺ در قوس صعود به این معنا نیست که مطلقاً هیچ تغییر در مرتبه عقلانی و روحانی وجود ختم رسل ﷺ واقع نمی‌شود چراکه همان‌طور که مستشکل بیان کرد، سیر و سلوک به سوی حق تعالی پایانی ندارد چنان‌که حکما گفته‌اند سیر الی الله، مسیری است که برخی مراتب آن در دنیا و برخی در آخرت واقع می‌گردد (ملاصدرا، اسرار الآیات، ۱۸۴)

توضیح بیش‌تر آن‌که گذشت که تغییر دو گونه است، تغییری که کمال جدید و ارتقا مرتبه وجودی را به همراه دارد یعنی استکمال طولی؛ نوع دیگر تغییر سبب ارتقا رتبه وجودی نمی‌شود بلکه تنها آن‌چه در باطن ذات شی است را آشکار می‌کند.

در ما نحن فیه تغییر به معنای دوم قطعاً وجود دارد و معنای آن ترتب صور معقول و در عالی‌ترین مرتبه ترتب تجلیات اسمائی بر یکدیگر در مرتبه واحدیت بر باطن آن جناب ﷺ (به حسب مرتبه خفی) است که نه ابتدائی دارد نه انتهایی اما این ظهور و بروز به معنای استکمال رایج در فلسفه نیست و مقصود ما از استدلال فوق آن است که باطن پیامبر خاتم ﷺ از جهت مظهریت تجلیات بی‌نهایت اسمائی انتهایی ندارد و متغییر است اما استکمال نمی‌یابد.

۲-۳- ادله نقلی بر عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ

۱- دلایل نقلی در عدم جواز استکمال، همانند عمده دلایل جواز استکمال، ناظر به مسئله علم معصوم است [۲]. علم کمال است از این رو برای نشان دادن این امر که «کامل‌ترین وجود امکانی، وجود پیامبر خاتم ﷺ است»، به روایتی که بر علم مطلق ایشان ﷺ در حوزه عالم امکان دلالت می‌کند، اشاره خواهد شد.^۷

پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به تمام مراتب عوالم شهادت و غیب آگاه‌اند^۸. به عنوان مثال در روایات آمده است: «وَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ» (کلینی، ۲۳۰/۱)

مقصود از اسماء الهی، صفات کمالی با ملاحظه ذات است (ملاصدرا، شواهد، ۴۴) برترین اسم، که جمیع اسماء از آن ناشی شده است اسم اعظم نام دارد. بر اساس روایات نظیر روایت فوق که برای اسم اعظم حروف متعدد شمرده‌اند، این اسم مراتب (یا حدود یا ظهورات) متعددی داشته که کامل‌ترین مرتبه‌ی قابل ظهور آن، به پیامبر ﷺ اختصاص یافته بلکه به حکم اتحاد ظاهر و مظهر، باطن پیامبر ﷺ عین تمام کمالات است. از جمله لوازم چنین کمالی، تحقق علم مطلق بلکه کمال مطلق (در حوزه امکان) برای پیامبر خاتم ﷺ می‌باشد.

براین اساس کامل‌ترین علم در نظام وجود، علم پیامبر ﷺ است. از سوی دیگر کامل‌ترین علم، مستلزم کامل‌ترین نحوه‌ی وجود است؛ کامل‌ترین نحو وجود متعلق به صادر نخستین است. از آنجایی که این مقام پیامبر خاتم ﷺ، مرتبه مجردات محض است، تمام کمالات به جعل بسیط به ایشان اعطا شده و استکمال معنا ندارد.

نقد و بررسی:

دو انتقاد به دلیل نقلی فوق وارد است؛ انتقاد اول آن که شواهد نقلی دیگری وجود دارد که بر عدم علم مطلق پیامبر دلالت می‌کند. انتقاد دوم این که اگر حقیقتا پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام چنین علمی داشته اند، چرا آن را انکار کرده‌اند.

^۷ - روایات بسیاری در این باب وجود دارد مثلا امیرالمؤمنین در خطبه صد و هفتاد و پنجم نهج البلاغه می‌فرماید: «وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتَ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَدْخَلِهِ وَ مَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنِّي أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ» (نهج البلاغه، ۲۵۰) و نیز می‌فرماید: «يَا سَلْمَانَ أَنَا الْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ الَّذِي أَظْهَرَهُ عَلَى غَيْبِهِ أَنَا الْعَالِمُ الرَّبَّانِيُّ أَنَا الَّذِي هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيَّ الشَّدَائِدَ وَ طَوَى لِي الْبُعِيدَ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۳۴۱/۵۴) همچنین روزی گروهی از شیعیان در حجر اسماعیل با امام صادق ملاقات کردند؛ امام از اصحاب سوال کرد آیا جاسوسی مراقب ماست؟ اصحاب گفتند: خیر. امام صادق سه مرتبه فرمود «وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ وَ رَبِّ الْبَيْتَةِ»؛ سپس فرمود «لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْخَضِرِ لَأَخْبَرْتَهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَ لَأَنْبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَ الْخَضِرَ أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَ لَمْ يُعْطِيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ قَدْ وَرَّثْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَرِثَةً» (کلینی، ۲۶۱/۱)

^۸ - مقصود از علم غیب در این بحث، علم ذاتی حق تعالی نیست بلکه کامل‌ترین علم موجود ممکن به عالم غیب (نظام وجود) است.

پاسخ: به نظر نگارنده هیچ یک از دو انتقاد فوق وارد نیست. پاسخ انتقاد نخست آن است که بر اساس روایات متعدد و تفسیر برهانی آنها، حقیقت پیامبر خاتم علیه السلام، نخستین مخلوق حق تعالی است. به دنبال این اعتقاد، احکام عقلی و غیر قابل انکاری بر این باور مترتب می‌گردد که از جمله آنها فعلیت کمالات عقلانی پیامبر علیه السلام است. چنانچه این اصل عقلانی^۹ پذیرفته شد، مادامی که در تعارض با شواهد نقلی واقع گردد، باید از فهم عرفی و اولیه عدول کرد.

در این بحث، نگارنده روایاتی که ظاهر اولیه‌اش، استکمال را برای پیامبر علیه السلام جایز می‌داند، نفی نمی‌کند اما معتقد است این روایات را باید به گونه‌ای تفسیر کرد، که هم ظاهر روایات حفظ شود (اگرچه باید از فهم عرفی عدول کرد) و هم خلاف عقل و معقولات نباشد. از این رو به نظر نگارنده، دو احتمال نسبت به روایاتی که در بدو امر، به نظر می‌رسد سخن از حصول علم جدید به میان آورده است، وجود دارد.

احتمال اول این است که اگرچه باطن و روح پیامبر خاتم علیه السلام وجودی ازلی و ابدی داشته و در کمالات خود بالفعل محض است، اما بنابر ضرورت عالم طبیعت، ظهور این کمالات در مرتبه طبیعت تدریجی است. ظهور کمالات نامتناهی ایشان علیه السلام، در این مرتبه از نظام وجود، متوقف بر رفع موانع و تحقق شرایط قابلی است؛ به این ترتیب روایات می‌تواند ناظر به ظهور تدریجی کمالات در عالم طبیعت باشد. بنابر این تفسیر، روایاتی که مثلاً ناظر به افزایش علم در شب‌های جمعه است، بدین معناست که قابلیت و شرایطی در شب جمعه وجود دارد، که کمالات مکون در مرتبه روحی حضرات معصومین علیهم السلام، ظاهر می‌گردد. احتمال دوم آن است که روایات مذکور ناظر به ترتب صور عقلی و فوق آن باشد. توضیح این گونه تغییرات که مربوط به عوالم فوق طبیعت است، پیش‌تر گذشت.

به این ترتیب، حاصل پاسخ به نخستین انتقاد چنین است که چون دلیل عقلی محکم وجود دارد، روایات افزایش علم قطعاً به معنای عرفی و اولیه آن نیست بلکه معنای دیگری دارد که نگارنده درباره معنای آن دو احتمال، را بیان کرد.

در پاسخ به انتقاد دوم باید گفت اظهار این علم برای دیگران، غیر از داشتن علم غیب است. هر چند گاهی معصومین علیهم السلام از چنین علمی، خبر داده‌اند اما در غالب موارد به دلایلی از عیان کردن این علم، برای عموم مردم پرهیز کرده‌اند. در اخبار علم امام آمده است، روزی امام صادق علیه السلام در حالی که غضبناک بود بر جمعی از اصحاب وارد شد؛ سپس فرمود: در عجبم از مردمی که گمان می‌کنند ما علم غیب می‌دانیم در حالی که علم غیب را فقط خدا می‌داند و من خواستم فلان کنیزم را تنبیه کنم، او گریخت و من او را نیافتم. راوی می‌گوید هنگامی که امام علیه السلام مجلس را ترک کرد، من، ابوبصیر و مسیر به دنبال امام علیه السلام رفتیم و به ایشان علیهم السلام گفتیم: آن چه درباره کنیزتان فرمودید شنیدیم و ما می‌دانیم که شما علم

^۹ - این حکم، عقلی است هر چند صغری آن از متون نقلی به دست آمده باشد.

زیادی دارید، اما آیا علم غیب را به شما نسبت ندهیم؟ امام پس از اشاره به چند آیه قرآن، با دست به سینه اشاره کرد و فرمود: «عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كَلْمُهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كَلْمُهُ عِنْدَنَا» (صفار، ۲۱۳/۱).

این رویداد و نظیر آن (ر.ک: همان) نشان می‌دهد، پیامبر ﷺ و پس از ایشان ﷺ، اهل بیت ﷺ، صاحب علم مطلقند اما ایشان ﷺ تنها در جمع برخی از اصحاب، علم نامتناهی خود را که ودیعه الهی و اقتضای وجود ایشان ﷺ است، عیان و آشکار می‌کرده است. با توجه به کلمات معصومین ﷺ از جمله دلایل این عملکرد می‌تواند از فروض ذیل باشد:

الف) بیم از هلاکت کسانی که به سبب حب به ایشان، درباره حضرات معصومین ﷺ غلو می‌کردند و آنان را اله و رب خود می‌خوانند. امیرالمؤمنین پس از بیان و شرح فضائل و کمالاتی غیر قابل تصور برای عموم شیعیان برای سلمان و ابوذر، می‌فرماید: «ای اباذر بدان که من بنده خدا و خلیفه او بر بندگانش می‌باشم. ما را به مثابه خدایان قرار ندهید و دیگر هر چه می‌خواهید در فضیلت ما بگویید همانا به کنه و نهایت آن چه در ما وجود دارد نمی‌رسید و خدا به ما بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آن چه که او وصف می‌کند و آن چه من برایتان توصیف می‌کنم یا به قلب هر یک از شما خطور می‌کند بخشیده است. پس آن گاه که ما را این‌گونه شناختید مؤمن هستید» (همان، ۶۹)

ب) ترس از شقاوت برخی شیعیان به سبب انکار کمالاتی که حق تعالی به فضل خود، به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ بخشیده است. در همین باب امام باقر ﷺ می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ فرمود به راستی حدیث آل محمد صعب است و مستصعب بدان ایمان نیاورد جز فرشته‌ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده باشد. آن چه از حدیث آل محمد به شما رسید و دلنشین شما گردید و آن را فهمیدید آن را پذیرا شوید، آن چه را دل شما نگرفت و آن را نفهمیدید به خدا و رسولش و به عالم از آل محمد برگردانید، هلاکت در اینجا است که برای یکی از شما آن چه را تحمل ندارد و نمی‌تواند بفهمد باز گویند و او بگوید به خدا این نمی‌شود، به خدا این نمی‌شود، انکار همان کفر است» (کلینی، ۴۰۱/۱)

ج) با توجه به برخی احادیث گاهی معصوم علم به امری دارد اما اذن بیان ندارد^{۱۰} و از این‌رو با توجه به شرایط، چه بسا بگوید نمی‌دانم: چنان‌که نقل شده شخصی از امام باقر ﷺ مسئله‌ای پرسید، حضرت فرمود: «هنگامی که امام موسی ﷺ را دیدی از او بپرس. راوی می‌گوید، گفتم آیا آن (مسئله) را نمی‌دانی؟ فرمود: بله (می‌دانم)، گفتم پس به من از آن خبر بده. فرمود: من در (بیان) آن اذن ندارم» (صفار، ۴۴/۱)^{۱۱}

^{۱۰} - این دلیل می‌تواند به نوعی به ادله قبل بازگردد

^{۱۱} - در روایت دیگری امام صادق ﷺ به مفضل می‌فرماید «لَوْ أُذِنَ لَنَا أَنْ نُعَلِّمَ النَّاسَ خَالِنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنَزَلَتَنَا مِنْهُ لَمَّا اخْتَمَلْتُمْ فَقَالَ لَهُ فِي الْعِلْمِ فَقَالَ الْعِلْمُ أَيْسَرُ مِنْ ذَلِكَ إِنَّ الْإِمَامَ وَكَرَّ لِإِرَادَةِ اللَّهِ غَزَّ وَ جَلَّ لَا يَشَاءُ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ»، مجلسی، بحار الأنوار، ۳۸۵ / ۲۵

با توجه به بیانات فوق، هیچ یک از دو نقد، بر این دیدگاه وارد نمی‌باشد و به نظر می‌رسد روایاتی که به معنای حصول هرگونه کمال جدید است، باید به‌گونه‌ای خلاف برداشت اولیه و عرفی تفسیر گردد؛ این تفسیر می‌تواند ظهور تدریجی کمالات مکنون پیامبر ﷺ در عالم طبیعت و یا تغییر ترتبی در عوالم مجرد، باشد.

۲- از پیامبر ﷺ منقول است که فرمود: «أُعْطِيَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ» (حر عاملی، ۱۱۷/۵) ^{۱۲}

مقصود از کلمه، واژه و لفظ نیست بلکه مقصود کلمه تکوینی و وجودی است (سبزواری، شرح دعاء الصباح، ۱۴۱) به عبارت دیگر تکلم حق تعالی عبارت است از اظهار و ایجاد موجود از غیب ذات به عالم شهادت (ملاصدرا، اسفار، ۱۶/۷) و کلمه متعلق ایجاد و اظهار الهی است بر این اساس تمام موجودات کلمات حق تعالی هستند هر چند در این میان برخی «کلمات تامات» اند (سبزواری، شرح دعاء الصباح، ۱۴۱) ^{۱۳} و برخی نیستند.

با توجه به این معنا اعطای «جوامع کلم» به پیامبر خاتم ﷺ، به معنای اعطای چیزی است که در بردارنده و جمع کننده تمام کلمات وجودی به ایشان ﷺ و به بیان بهتر قرار دادن سِمَتِ مصدریت و فاعلیت برای آن جناب ﷺ است چنان که فرمود «انا من الله و الكل مني» (حافظ برسی، ۴۴). حکما از این مرتبه به انسان جامع جوامع (نوری، التعلیقات علی مفاتیح الغیب، ۷۱۷) و به عبارت دیگر مظهر ذات الهی و اسم اعظم (ملاصدرا، الاسرار آیات، ۴۳) تعبیر می‌کنند. به همین اعتبار آن حضرت ﷺ جامع جمیع کمالات است.

با توجه به تحلیل فوق، این روایت بر جامعیت و تمامیت کمالات پیامبر خاتم ﷺ دلالت دارد به‌گونه‌ای که جامع‌تر و کامل‌تر از ایشان ﷺ در نظام امکان، وجود ندارد. از سوی دیگر حکما بر این باورند که استکمال نفس و خروج از نقص به کمال، به مدد موجود مجرد تحقق می‌یابد (میرداماد، ۳۸۱). این موجود مجرد، ضرورتاً آن کمالات را به نحو برتری داراست (همان، ۳۸۴). نتیجه این مقدمه فلسفی در کنار روایت مذکور آن است که اگر پیامبر ﷺ در عالم طبیعت استکمال یابد (مقصود حصول کمالی است که شرافت و کمال انسان به آن است، یعنی کسب صور معقول و بالاتر از آن فنا فی الله و بقا بالله می‌باشد)، در حقیقت آن که صاحب «جوامع کلم» بوده، علت مفیض کمال است نه پیامبر ﷺ، زیرا همچنان که گذشت علت مفیض اعلی و اشرف از مفاض الیه است و این موازنه هرگز تغییر نمی‌کند. چنین معنایی در تعارض با روایت است و مقتضا روایت آن است که پیامبر خاتم ﷺ در کمالات حقیقی

^{۱۲} - این روایت به‌گونه‌ی دیگری نیز ثبت شده است «أوتیت جوامع الکلم» مجلسی، *مرآة العقول*، ۱۴۸/۱۰

^{۱۳} - چنان که از معصوم مروی است «حُنُّ الْكَلِمَاتِ التَّامَاتِ»

خود، بالفعل باشد(هر چند بنا بر اقتضای عالم طبیعت، در بدو امر این کمالات مستتر است و به تدریج ظاهر می‌گردند).

نقد و بررسی:

در استدلال فوق میان مراتب وجود انسان کامل و نیز میان مراتب نظام وجود و احکام آن خلط شده است؛ شکی نیست که به حسب وجود عقلی جمعی، انسان کامل استکمال ندارد اما از این بیان لازم نمی‌آید که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در عالم طبیعت استکمال نپذیرد. به عبارت دیگر می‌توان میان روایات خلقت نوری و قوانین حاکم بر عالم طبیعت جمع کرد. اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله به حسب آن مرتبه که می‌فرماید «اول ما خلق الله، نوری» استکمال ندارد، اما در عالم طبیعت، در اثر حرکت جوهری به سرعت کامل می‌گردد.

پاسخ:

این نقد یعنی خلط میان مراتب و احکام آن یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین انتقاداتی است که می‌توان به نظریه عدم استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کرد. برای پاسخ به این انتقاد، مقدماتی که به نتیجه عدم استکمال منتهی می‌گردد را بیان می‌کنیم:

(۱) در متون دینی، تصریحا و تلویحا، اشاره شده که مرتبه عقلانی و روحانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، همان صادر نخستین است. به این ترتیب پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، نسبت به کمالات معقول، حالت منتظره ندارد.

(۲) بر اساس باورهای فلسفی، اگر شی‌ای دارای مراتب متعدد وجودی باشد، حقیقت آن، به کامل‌ترین مرتبه وجودی‌اش و کمال حقیقی آن به فعلیت رسیدن کمالات اعلی مرتبه‌اش می‌باشد. از همین رو کمال انسان در به فعلیت رسیدن مرتبه عاقله و پس از آن فنا فی الله و بقا بالله است.

(۳) عوالم فوق طبیعت، منزله از قوه و استعداد و بالفعل محض‌اند.

(۴) حاصل سه مقدمه فوق آن است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یک وجود متصل و ذو مراتب است که مرتبه عقلی و فوق آن که کمال انسان بما هو انسان، در وصول آن مرتبه است، به جعل مجعول به جعل بسیط بوده و چون در مراتب فوق طبیعت است، کامل‌تر از آن متصور نمی‌گردد.

(۵) از سوی دیگر اگر موجود مجرد محضی در عالم طبیعت ظهور جسمانی، پیدا کرد برخی از احکام آن مرتبه را به خود می‌گیرد چنان‌که جبرئیل علیه السلام که بر انبیاء و اولیاء الهی متمثل گشت، در وضع خاص و با کمیت و کیفیت خاص دیده شد حال آن‌که موجود مجرد به حسب حقیقت ذات، فاقد هرگونه از این اعراض است.

(۶) عقل اول، موجود مجرد محضی که اعلی و اشرف از جبرئیل علیه السلام است در عالم طبیعت ظهور خاص جسمانی دارد.

۷) حاصل دو مقدمه فوق آن است ظهور خاص جسمانی عقل اول در طبیعت، احکام آن را به خود گرفته است؛ از جمله این احکام، افتراق و تزاخم، وجود حجاب و شاغل و نیز تدریج و تدرج است. بر همین اساس کمالات عقل اول بما هو عقل اول، در مرتبه طبیعت، ظاهر و آشکار نیست بلکه به اقتضای نشئه طبیعت، به تدریج و با حصول عوامل و رفع موانع، آن چه در مرتبه اعلی وجود عقل اول، بالفعل وجود دارد، در مرتبه طبیعت و در حد مرتبه طبیعت آشکار می‌گردد. این فرایند از دیدگاه رایج فلسفی استکمال نیست، زیرا نزد حکما استکمال به معنای خروج از نقص به کمال است نه خروج از بطون به ظهور^{۱۴}.

اکنون با قرار دادن، نکته چهارم و هفتم در کنار هم، روشن می‌گردد، پیامبر ﷺ نسبت به کمالات حقیقی استکمال نمی‌یابد^{۱۵} و این انتقاد که نظریه عدم استکمال پیامبر ﷺ در مرتبه طبیعت، حاصل خلط میان مراتب وجود و احکام آن است، وارد نیست.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

باتوجه به مجموع ادله عقلی و نقلی در باب جواز یا عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ نگارنده بر این باور است که در صورت پذیرش پیامبر خاتم ﷺ به عنوان صادر نخستین پیامبر خاتم ﷺ و مجرا و مجلای تحقق فیض، افزون بر آن که اثر پذیری ایشان ﷺ (به معنای فلسفی) به سبب عبادت مؤمنین محال است، استکمال^{۱۶} عاقله و حقیقت وجودی ایشان ﷺ به واسطه اعمال و عبادات خود آن حضرت ﷺ محال است به عبارت دیگر کسانی است که از یک سو حقیقت پیامبر ﷺ را موجودی کامل و ازلی می‌دانند و از سوی دیگر استکمال در عوالم فوق طبیعت را نمی‌پذیرند، نمی‌توانند استکمال حقیقی برای پیامبر ﷺ را بپذیرند. بر اساس این اعتقاد عبادت‌های پیامبر ﷺ سبب حصول کمال جدید نمی‌شود و به این ترتیب هیچ یک از اعمال و رفتارهای آن حضرت ﷺ استکمال و تعالی نفسانی را برای ایشان ﷺ به همراه ندارد. باید به خاطر داشت مقصود از تحقق استکمالی که در این باور نفی می‌شود، حصول کمال جدید نفسانی است نه رشد بدن جسمانی و لوازم آن، زیرا این مرتبه کمال انسان نیست. اگرچه در شرایط طبیعی استکمال، انسان پس از استیفای مراتب حیوانی و نباتی، در نخستین مرتبه کمال انسانی قرار می‌گیرد، اما بُعدی ندارد مخلوقی به حسب نحوه‌ی خلقتش، کامل باشد و به سبب همین کامل بودن در تمام مراتب مادون ظهوری خاص و ویژه داشته باشد. ظهور خاص این موجود کامل در هر مرتبه از نظام

۱۴ - از باب تشبیه ظاهر گشتن کمالات مکنون از غیب ذات روحانی، همچون انشاء ضروب مختلف توسط شخصی که ملکه جدول ضرب را کسب کرده، می‌باشد؛ این شخص اگر هزاران ضرب انشاء کند، کمالی به آن ملکه بسیط نفسانی افزوده نشده است و از این رو حکما این تغییر را استکمال نمی‌دانند

۱۵ - پر واضح است که استکمالات جسمانی و حتی استکمالات خیالی و وهمی کمال حقیقی انسان نیست و استکمال آن‌ها سبب کمال پیامبر ﷺ نمی‌شود.

۱۶ - به معنای حصول کمال جدیدی که مسبوق به قوه باشد

وجود، متناسب و در چارچوب‌های همان مرتبه است؛ از این‌رو ظهور چنین موجودی در مرتبه عقل، احکام عقول را دارد و در مرتبه طبیعت، متصف به احکام موجود طبیعی است.

به این ترتیب، در عالم طبیعت کمالی بر کمالات حقیقی پیامبر ﷺ افزوده نمی‌شود، زیرا ایشان جامع جمیع کمالات و به تعبیر ابن سینا «رب انسانی» است^{۱۷}؛ اما از آن‌جا که عالم طبیعت، ظرف تدریج و گذر است، اولاً ظهور کمالات نفسانی و ملکوتی آن حضرت ﷺ همچون ظهور جسمانی انسان کامل، به تدریج ظاهر می‌شود. ثانیاً جسم و لوازم جسمانی وجود ایشان در گذر زمان، تغییر می‌کند اما این تغییر استکمال جسم است نه حقیقت باطنی پیامبر خاتم ﷺ.

با پذیرش برهانی اعتقاد فوق، روشن می‌گردد شواهد نقلی دال بر استکمال همچون آیاتی که امور متغیر و جسمانی برای حق تعالی اثبات می‌کند باید به معنای دیگری تاویل و تفسیر گردد اما چنان‌چه آغاز وجود متشخص پیامبر ﷺ در عالم طبیعت باشد و یا برخلاف نظر حکما حرکت و خروج از قوه به فعل در عوالم مجردات تام راه داشته باشد، ایشان ﷺ نیز همچون هر انسان دیگری، از قوه محض استکمال می‌یابد.

تعلیقه

[۱] ممکن است این سوال مطرح شود، اگر عبادت به نیابت از پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، اثری بر آنان ندارد، چرا در روایات نقل شده در این باب، امام این مهم را بیان نفرمود؟!

در پاسخ این عملکرد می‌توان دو احتمال جدی را مطرح کرد؛ وجه نخست آن‌که همه شیعیان و دوست‌داران ایشان ﷺ قابل نیستند تا حقیقت عریان برای آنان بازگو شود. ایشان ﷺ همواره از شرح کمالات خاص خود برای عامه شیعیان پرهیز می‌کردند چراکه از ظرفیت آنان آگاه بودند.

وجه دوم آن‌که عبادت به نیابت از پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ خالی از فائده نیست، زیرا هنگامی که به نیابت از شخصی، عبادتی انجام می‌شود، نفس توجه شدید به آن شخص پیدا می‌کند بنابراین شخصی که از جانب معصوم عبادت می‌کند، توجه مستقیم به او پیدا می‌کند و این امر نوعی توسل محسوب می‌شود و پذیرش و اثرگذاری عمل شخص را بالا می‌برد. به این ترتیب باید گفت، بشارت امام به پاداش و ثواب به شخصی که به نیابت از معصومین ﷺ، حج یا زیارت به جا آورده، به سبب اثر آن عمل بر نفوس معصومین ﷺ نبوده بلکه به سبب اثر نفس الامری آن عمل در شخص نائب بوده است. به بیان علامه طباطبایی صلوات ما در حق معصومین ﷺ به معنای اهدای چیزی از جانب ما به ایشان ﷺ

^{۱۷} - کمالات عقلی و فوق عقلی برای پیامبر خاتم ﷺ بالفعل حاصل بوده و کمالاتی چون خیال و وهم به تدریج حاصل می‌گردد اما چون حقیقت انسان به این مراتب نیست می‌توان گفت استکمال حقیقی واقع نشده است

نیست بلکه صرفاً عرض ادب محضر آنان علیهم السلام است اما همین عرض ادب، سبب تکامل و تقرب آدمی می‌گردد (جوادی آملی، نسیم اندیشه، ۹۶).

[۲] اگرچه همه کمالات وجودی، مساوق با وجوداند اما به نظر می‌رسد، کمالی که در مسئله مورد بحث، بیش‌ترین تاثیر را دارد، زیرا بارزترین ویژگی کامل و تام بودن، علم بیش‌تر و کامل‌تر داشتن است.

فهرست

- ۱) ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه*، تصحیح مجتبی عراقی، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ق
- ۲) ابن بابویه محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ق
- ۳) ابن سینا، *الشفاء (الطبیعیات)*، تحقیق: سعید زاید، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ق
- ۴) اخوان الصفاء، *رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفا*، دار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۲ق
- ۵) جوادی آملی، عبدالله، *حکمت عبادات*، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۱
- ۶) -----، نسیم اندیشه: *مجموعه پرسشها و پاسخها از آیت الله جوادی آملی*، تنظیم و ویرایش سید محمود صادقی، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۹۱
- ۷) حافظ برسی، رجب بن محمد، *مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام*، تصحیح: علی عاشور، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۲ق
- ۸) حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعۀ، مؤسسۀ آل البيت علیهم السلام*، قم، ۱۴۰۹ق
- ۹) حسن زاده آملی حسن، *هزار و یک نکته*، تهران، چاپ پنجم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵
- ۱۰) خمینی روح الله، *تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الانس»*، مقدمه نویس: محمد حسن رحیمیان، پاسدار اسلام، قم، بی تا
- ۱۱) خوارزمی، کمال الدین حسین، *ینبوع الأسرار*، تصحیح: مهدی درخشان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴
- ۱۲) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، تصحیح: صفوان عدنان داوودی، دار القلم-الدار الشامیة، بیروت-دمشق، ۱۴۱۲ق
- ۱۳) سبزواری هادی، *شرح دعاء الصباح*، تصحیح: نجفقلی حبیبی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲
- ۱۴) -----، *اسرار الحکم*، تصحیح: کریم فیضی، مطبوعات دینی، قم، ۱۳۸۳

- (۱۵) شاهرودی، سید مرتضی، موسوی بایگی، سیده زهرا، وطن دوست، محمد علی، «بررسی جایگاه پیامبر خاتم پیش از عالم طبیعت در روایات با رویکرد فلسفی»، نشریه حکمت اسلامی، در نوبت چاپ
- (۱۶) شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح: هانری کربن و دیگران، تهران، چاپ دوم، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵
- (۱۷) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسرار الآیات، تصحیح: محمد خواجه‌جوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰
- (۱۸) -----، الحکمة المتعالة فی الاسفار العقلیة الاربعة، چاپ سوم، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۱م
- (۱۹) -----، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، تصحیح: جلال‌الدین آشتیانی، چاپ دوم، مرکز الجامعی للنشر، مشهد، ۱۳۶۰
- (۲۰) -----، شرح أصول الکافی، تصحیح: محمد خواجه‌جوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳
- (۲۱) -----، مفاتیح الغیب، تصحیح: محمد خواجه‌جوی، محشی: علی بن جمشید نوری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۳
- (۲۲) صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، چاپ دوم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق
- (۲۳) طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، تصحیح: حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق
- (۲۴) -----، الأملی، تصحیح: مؤسسه البعثة، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق
- (۲۵) فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، اصول المعارف، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ سوم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۵
- (۲۶) کلینی محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق
- (۲۷) مازندرانی محمد هادی بن محمد صالح، شرح فروع الکافی، تصحیح: محمدجواد محمودی و محمد حسین درایتی، دار الحدیث للطباعة و النشر، قم، ۱۴۲۹ ق
- (۲۸) مجلسی محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۴ ق
- (۲۹) -----، بحار الأنوار، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق

- ۳۰ مفید، محمد بن محمد، *الفصول المختارة*، تصحیح: علی میرشریفی، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق
- ۳۱ میرداماد، محمد باقر بن محمد، *القبسات*، تصحیح: مهدی محقق، چاپ دوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۴
- ۳۲ نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، *تلخیص المحصل*، چاپ دوم، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ق